

مکاسب محرمة / حلق لحيه

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله روايي « حلق لحيه »

بررسی روایات رساله مرحوم بلاغی

بحث در حلق لحيه به آن نتیجه رسید که عرض کردیم به بیان دیگر و با اشاره به بعضی نکات دیگر اضافه می‌کنم که ما در همین رساله که مرحوم بلاغی دارد که خلاصه ای هم است ایشان روایات عامه را هم آورده اند که آنها هم روایات متعددی است و بیست سی روایت از عامه و ده پانزده تا از خاصه می‌شود. در تکمله بحث دیروز به دو سه نکته باید اشاره کنم یک نکته در تکمیل بحث دیروز این است که بخش عمده ای از این روایاتی که در باب لحيه وارد شده است با تعبیر **حفوا الشوارب و أعفوا اللحي** است.

دسته بندی روایات

بخش معضلی از روایات با این تعبیر است که **أعفوا اللحي** یا چیزهایی از این قبیل که دو امر در کنار هم قرار گرفته و گاهی هم یکی از آنها که **حفوا الشوارب و أعفوا اللحي** و می‌شود گفت که در یک نگاه کلی مجموعه بیست سی روایت عامی و ده پانزده روایتی که خاصه دارند از یک نگاه کلی تقسیم می‌شود: به آنهایی که تعبیری از این قبیل دارند که **حفوا الشوارب و أعفوا اللحي** این یک گره است و یک گروه هم تعبیر دیگر غیر از این است.

الف. روایات با تعبیر « **حفوا الشوارب و أعفوا اللحي** »

عدم حرمت « حلق لحيه »

این گروه اول عمده احادیث در اینجا که شاید نشود از این گروه بگذرد و بگوید که این وارد نشده علی‌رغم اینکه همه سند های ضعیف دارد ولی به هر حال روایت خاصه و روایت اسناد جازم هم روی همین است که **حفوا الشوارب و أعفوا اللحي**. این گروه اول که تقریباً با یک بیان است و بیشتر تأکید به حف شوارب و أعفای لحيه شده ممکن است کسی بگوید که این همه روایات را نمی‌شود انسان بگوید که وارد نشده است. اما غیر از این گروه تعبیر متفاوتی وارد شده امری که به بحث لحيه در این گروه اول تعلق گرفته إعفاء اللحيه است که **إعفاء اللحيه** یعنی توفیر الشعر است که گرچه دو احتمال در بابش می‌شود داد یکی اینکه بگوییم **أعفوا اللحي** یعنی حلق نکنید این احتمال در بابش است ولی ظاهر احتمال دیگر است یعنی **أعفوا اللحي** یعنی اینکه درست ریش داشته باشید. این

سنت است. أَعفُوا اللَّهِي مقدمه اش است منتهی مدلول مطابقتش یعنی اینکه درست ریش داشته باشید این قطعا واجب نیست و مستحب است. اگر این امر وجوب داشت حلقش حرام می شد ولی مستحب است برای اینکه مستحب را عمل کنید نباید حلق را بزنید. مجموعه روایاتی که اینجا وارد شده آنهایی که به عنوان حَفُوا الشَّوَارِبَ و أَعفُوا اللَّهِي آمده واقعا کثیر است شاید هم نشود نفی کرد و بگوییم نوعی استفاده دارد ولی مدلول اینها چیزی است که هیچ کسی به وجوبش فتوی نمی دهد. نمی شود بگوییم أَعفُوا اللَّهِي کنایه از این است که حلق نکنید این خلاف ظاهر است ظاهرش این است که توفیر الشعر شود و کسی لَحِیَه درست داشته باشد. و این قطعا مستحب است. و لذا داشتن لَحِیَه و عدم حلق هم مقدمه این است و مستحب است.

جمع بندی

کثرت این روایات یک نوع شهرت روایی دارد که شاید آدم نتواند بگوید که شاید ده پانزده به همین عنوان آمده باشد و تعبیری از این قبیل آمده است. ولی این قطعا واجب نیست و مستحب است. می خواهد بگوید ارتکاز متشرعه است که هیچ فتوایی بر این نبوده که ریش بلند باشد و إِعْفَاء یعنی آزاد گذاشتن که در یک حدودی با آنکه با ماشین بزند و اینها سازگار نیست. آن قطعی است و نه فتوا و نه ارتکازی وجود دارد متقدمین که چیزی ندارند و متأخرین هم ندارند و متعارف هم نبوده که همه لَحِیَه مؤفّر و توفیر در شعر داشته باشند این ظهور که هیمنه بحث بیشتر به این دسته است که چنین امر به إِعْفَاء و توفیر لَحِیَه و امثال اینها می کند این یک نکته این گروه مؤید به روایات دیگری هم است که محدد کرده به قبضه به عنوان امر مستحب، در مستحبات اینها حمل بر تعدد مطلوب می شود یعنی اصل توفیرش مستحب است و به قدر قبضه بودن هم مستحب است.

ب. روایات با تعابیر دیگر

نکته دوم هم این است که از این طائفه که شما بیرون بیایید تعبیری مثل حلق و اینها در چند روایت آن هم که دیگر کاملا ضعیف بود وارد شده یعنی پایش جایی بند نیست نه تکثری دارد و نه حلق در آن آمده و نه پایگاه و جایگاه معتبری دارد و کم است و شاید در روایتی که حلق در آن آمده سه چهار تا در عامه و خاصه باشد و آن هم تعبیری است که روایاتش همه ضعیف است و چیزی در آن نیست که بتوان بر آن تکیه ای کرد و به آن اعتمادی کرد این هم از این جهت که تعبیری که در باره حلق آمده نیست و خیلی ضعیف و کم است و بعضی از روایات و اینها مثل لا تَأْخُذْ مِنْ مَقْدَمِهَا و امثال اینها هم که ربطی به بحث ما ندارد بحث اصلاح و کوتاه کردن و اینها بود آن طور که ایشان ردیف کرده در رساله مرحوم مرحوم بلاغی با آن شکل بیست و هفت هشت روایت می گوید از عامه است هفت هشت ده تا از خاصه است و اینها را کنار هم بگذاریم هیمنه ای پیدا می کند واقعا اینطور نیست

اینها در سه چهار طبقه و لایه قرار می گیرد و تفاوت اینها هم تفاوت‌های زیادی است و هر کدامش باب خاص خودش را دارد.

عدم وجود فتوای صریح

نکته دیگری که می شود اینجا توجه کرد این است که دیروز گفتیم که چنین مسأله ای که مورد ابتلا بوده در فتاوی به آن توجهی نشده و نمی شود بگوییم چون از واضحات بوده چیزی ذکر نشده است. و آن یک امری است که واضحات را مطرح می کنند بخصوص وقتی محرمات و الزامیات باشد در مستحبات و مکروهات ممکن است بگوییم کمی سریع عبور می کنند مهم نیست ولی بالاخره الزامیات اگر باشد حتی اگر واضح هم باشد اشاره می کنند بخصوص که مورد ابتلا است خود اینکه کثرت ابتلا دارد و همه مردم مورد ابتلایشان بوده فتوایی راجع به این باید بیاید ولو خیلی واضح، ولی وضوح را شما در کنار ابتلای کثیر قرار دهید اینقدر مبتلا است. در فتاوی متقدیمن چیزی وجود ندارد.

الف. در فتاوی متقدیمن

نکته ای که می خواهم عرض کنم این است که گفتیم که واضحات را هم می آیند مخصوصاً اگر الزامیات باشند و بخصوص اگر مورد ابتلا باشد و تقریر دیروز این نکته هم تأکید می کنیم که عدم وجود فتوی در بین متقدیمن بخصوص که این امر از موارد مورد ابتلا است خیلی موجب وهن می شود و عدم اعتماد به این روایات می شود. پس این ابتلا را باید توجه کنیم و همینطور که دعوشان این نیست که مورد ابتلا بوده و الزامی بوده از چیزهایی است که موجب می شود فتوی دهند حتی اگر از واضحات باشد خودش تأکید می کند که باید فتوی دهند. آن نشان می دهد که حلق واجب نبوده است. آن نشان می دهد که حلق واجب نیست برای اینکه حتماً آب به بشره برسد ولی کافی است. متعرض نشدن حکومت هم دلیل دارد و هم متعرض شده اند و با بیانات دیگر متعرض شده اند فقه مبسوط و اینها را بگیرید همه اش حکومت و فقیه است. و اختیارات فقیه است. این هم از این جهت بود.

ب. در روایات ائمه سلام الله علیهم اجمعین

یک نکته دیگر هم که باید به آن توجه کرد که در بحث ابتلا در آن زمان در طول دو سه قرن در ائمه طاهرین و اینها بخصوص از زمان امام باقر و اینها به بعد دائم رفت و آمد اقوام و ملل دیگر به محیط اسلامی بوده و تأثیر و تأثرهای زیادی در نوع سبک زندگی و آمدن و رفتن افراد، در این موضوعی که مورد ابتلا بوده و از بیرون می آمدند و می رفتند و قاعده اش این است که چیز اینطوری که از بیرون می آیند و می روند و این هم مورد مشاهده است بالاخره سؤالات بر ثابته ای از امام شده باشد و جواب روشنی رسیده باشد که می بینیم چنین چیزی نیست همه بر می گردد به چند روایت که همه اش هم ضعیف است آن هم ضعیفی که غیر از یکی دو اسناد جازم و دو

سه تای آن همه ضعاف بین و ضعف است. توجه داشته باشیم که ابتلای این ابتلای کمی نبوده برای اینکه در طول دو سه قرن ائمه باید بگیریم و در طول دو سه قرن رفت و آمدهای با اقوام و ملل دیگر و صاحبان ادیان دیگر فراوان بوده و آداب و سلوکشان مطرح می شد و سؤال می شد و اینکه در چنین موضوعی ما روایات معتبر نداشته باشیم فتوا نداریم در موضوع به این مهمی و با این ابتلا اصحاب معتبر و این را که نقل کرده اند بزرگان اینها هم ما نمی دانیم که چیزی از اینها سؤال کرده باشند. و نقل کرده باشند بحثی هم نبوده که محل این ابتلا بوده و چیزی هم نبوده که محل تقیه و اختلاف باشد فقط یک نکته اینجا است که در زمان معاویه بعضی از خلفا تقیدی به این نداشتند ولی ظاهرش این است که خیلی از خلفا به این تقید داشتند بعضی هم تقید نداشتند در حد تقیه مذهبی نیست تقیه خلافت خلفا هم در آن حد نیست که بگوییم به خاطر تقیه در موضوعات خیلی سخت تر و وحشتناک تر و محل بحث و نظر و اینها اصحاب سؤال کردند و جواب گرفتند.

« داشتن لحيه » احتیاط واجب

به هر حال این امر که امر مورد ابتلا با این دامنه وسیع است و امر مورد ابتلای با این دامنه نه روایتی معتبری داشته باشد حتی یک روایتی که سند و دلالتش درست باشد که ما را کمی مطمئن کند از آن طرف هم شهرتی هم در قدما نباشد و فتوایی نباشد این خیلی امر را ضعیف می کند که شود به این فتوایی داد و کسی بخواهد بگوید این حرام است. بله استحباب ذو لحيه بودن استحباب مؤکدی است آن دلیل دارد کراهتش هم فوقش این است که بگوییم اینجا کراهتی وجود دارد. این ذو لحيه بودن و محاسن داشتن و بلند بوده محاسن از امور بدیهی است و واضح است هم این روایاتی أعفو اللحي دارد و هم روایات دیگری که وجود دارد. اما بیش از این امری نیست که شود به آن اعتماد کرد. آن هم از إعفای لحي است و از سنت های ما است نه اینکه چیز واجبى باشد. حضرت فرمود و لكن ربي امرني بإعفاء اللحي و حفي الشوارب. این امر مثل مجموع روایاتی است که قطعاً کسی نمی گوید واجب است. یک چیزی است و آن این است که این سنتها، سنت خیلی خوب و مهمی است.

نظر آقای اعرافی

فتوا می دهیم به اینکه سنت این است سنت مستحب مؤکد خیلی مهم است. به خاطر اینکه احتیاط واجب می کند احتیاط واجب که می کند چون تکرر دارد و احتیاط واجب هم که باشد صغیره می شود. یکی دو نکته در ذیل این بحث اشاره کنیم که تفصیلی دارد که خیلی ضرورتی ندارد. یکی اینکه ریش داشتن و درست ریش داشتن از سنن است طبعاً در مستحبات اینها حمل بر تعدد مطلوب می شود هم داشتن ریش هم اینکه بلند بودنش در حدی که گفته شده مستحب است این مستحبات را متعارف این است که حمل بر تعدد مطلوب می کنند و اما آنچه که مستقیم به عنوان سنت شده إعفاء اللحي است و درست ریش داشتن است این آن چیزی است که مستحب است در حقیقت ما اینجا سه چهار مرحله داریم و چند فرع تمام شد.

فرع اول: مقدار ریش داشتن

فروع ذیل مسأله را عرض می کنم یکی این است که مقدار ریش داشتن چند مرحله دارد یکی اینکه خروج از حلق شود به حدی که بی ریشی صدق نکند اولین مراتبی که صدق می کند که دارای محاسن است یعنی حلق نکرده مرتبه بعد اعفا است یعنی اینکه بلند باشد یعنی این ریش را توفیر کرد و ریش خوبی دارد و ریش زیادی دارد این هم مرحله دومش است ولی مادون قبض است یک مرحله هم به اندازه قبضه است و مرحله بیشتر هم بیش از قبضه است ریش داشتن چهار مرحله دارد که آن مرتبه اعفای لحيه امر دارد که آن اعفا حتی قبل از قبضه هم صدق اعفای لحيه می کند چیزی که الان متعارف است. این اعفای لحيه است و ریش درست دارد.

مفهوم «قبضه» و استحباب موکد آن

یک امر هم داریم که به قدر قبضه است این دو امر است و به نحو تعدد مطلوب است یعنی اعفای لحيه مستحب است و استحباب بالاتر از این است که به قدر قبضه باشد. این دو مرحله به نحو تعدد مطلوب است و دو امر دارد چون امرها اثباتی و ایجابی است یک امر مقید به دیگری نمی شود یعنی می گوید اعفا کن حمل بر اعفای به قدر قبضه نمی شود آن خودش مطلق است و مستحب است منتهی به قدر قبضه مستحب فی المستحب، مستحب مضاف است پس ما دو استحباب در اینجا داریم یکی ریش داشتن به قدر متناسب زیاد ولو مادون قبضه و یکی به قدر قبضه، این دو مستحب است که یکی بعد از دیگری است و ادله داریم و ادله اش هم معتبر است **أَعْفُو اللَّحَى** گفتیم آن قدر روایات متعدد دارد که معتبر هم نباشد می شود کنار گذاشت إعفاء لحيه مستحب بسیار مؤکد است به قدر قبضه بودن هم مستحب مستحب است.

روش اجتهادی هم می گوید دو امر داریم یکی زائد بر دیگری است. این تعدد مطلوب می شود حمل مطلق و مقید هم نداریم این مرحله دوم و سوم دو موضوع است و هر دو امر دارد و به نحو تعدد مطلوب دو مستحب است. اما آن مرتبه اول چیست که امری مستقیم نداریم به اینکه خروج از حلق باشد بنا بر اینکه ما این روایت را معنا کردیم آن هم ما می گوییم امری نداریم که ظاهرش این باشد از نظر عقلانی این اوامر استحبابی حمل بر تعدد مطلوب می شود عقلها که می گوید یعنی اصل لحيه داشتش خوب است و بهتر این است که اعفا باشد یا عرفا اینها به نحو تعدد مطلوب می گیرند که در مرحله قبل هم مستحب است.

جمع بندی

اینکه یک نوع تنقیح مناتی کنیم بگوییم آن هم مستحب است و در واقع سه درجه اش مستحب شود. ولی مستقیم به آن اولی امر نداریم با یک فهم عرفی با برداشت تعدد مطلوب در اینجا یعنی وقتی می گوید اعفای لحيه کنید می گوید اصلش خوب است این می گوید بیشتر هم بگذارید این بهتر است چنین برداشتی بعید نیست که عرف داشته

باشد اگر ما این برداشت را ما داشته باشیم هر سه مرحله مستحب است اصل اینکه حلق نباشد لَحیه را صدق کند و إعفاء مستحب بیشتر است و به قدر قبضه بودن این مستحب زائد است که دو امر داریم ولی یکی با همان بیانی که عرض کردم ممکن است کسی قائل شود. آن مرحله چهارم هم که اکثر از قبضه باشد در روایت دارد که و فی النار. خیلی بخواید بلند بگذارد که به آن شکل باشد و لا تشبهوا بالیهود را گاهی اینطور معنا کرده اند می گویند أَعْفُوا اللَّهَی و لا تشبهوا بالیهود یعنی بگذارید زیاد شود ولی نه به اندازه یهود شود که خیلی بلند می شد. که الان هم گاهی است. این موضوعی است که حکم این چهار مرحله این می شود.

مفهوم عرفی « حلق لَحیه »

به عبارت دیگر اگر ما اینجا مرحله حلق را هم بگیریم پنج رتبه اینجا پیدا می شود که حلق است که اصلاً ریش نداشته باشد و بعد صدق محاسن و بعد أعفاء و قبضه و اکثر، حکم این پنج مرحله اینطور است. عرف می گوید من از أَعْفُوا که می گوید خوب است که بگذارید بلند شود معلوم می شود می گوید من از آن می فهمم که اصلش را هم خوب می داند منتهی این می خواهد خوبی اضافه را بگوید. عرف فهم خطاب را اینجا دارد می گوید از أَعْفُوا من می فهمم که اصلش است این هاست. عرف کتاب را می فهمد موضوع را نمی فهمد عرف می گوید من از أَعْفُوا می فهمم که آن است و هم اصلش مستحب است و هم اضافه بودنش، می گوید زیارت عاشورا بخوان با این صد لعن و اینها عرف در مستحبات می گوید اصلش خوب است. فهم عرف از این خطاب تعدد مطلوب است در کفایه هم این مطلب آمده است.

دلالت در تعدد روایات

ما هم آخرش شاید نهایت مطلوب بگوییم ولی این بین فقها رایج است خیلی مستحبات را از باب تعدد مطلوب گفته اند. در ادعیه و زیارات آنچه که امام امر کرده مثلاً زیارت امین الله را در محضر هر مشهدی که مشرف می شویم چیزهایی است که نمی شود عمل کرد ولی می گویند این تعدد مطلوب است در مستحب و اینها نمی شود سخت گرفت. اصلش خوب است یعنی اصل اینکه این زیارت امین الله را با آن مضامین بخوانی استحباب دارد ولو اینکه امر مستقیم را نداریم. در مستحبات و زیارات و ادعیه تعدد مطلوب خیلی رواج دارد و امر مهمی به شمار رفته است. اینجا هم ممکن است از این جهت بگیریم آن مرتبه ای هم که امر مستقیم ندارد ولی مستحب است.

فرع دوم: حد قبضه در لَحیه

فرع دیگری هم ذیل این بحث قبضه است که تأکیدی در روایات شده و بعضی هم معتبر است که به قدر قبضه باشد این هم برای من خیلی واضح نیست که قبضه یعنی یک وقتی می گوئیم آخرین جای زدن را می گیرد آن وقت یک جوری می شود یک وقتی است به صورت عرفی اینطور گرفتن یعنی از بالا گرفتن است. این هم برای من واضح نشده که منظور از قبضه در اینجا چه چیزی مقصود است. که استحباب مضاعف دارد ولی اینکه

استحباب مضاعف دارد این هم محل تردید است و شبهه مفهومی است که مقصود از قبضه کدام است. این نگه داشتن از آنجایی است که زیر چانه است. یا اینکه ریش را اینطور می گیرند. عرفا وقتی می گوید به قدر قبضه باشد یعنی ریش به قدر قبضه باشد یا آنجایی که متعارف است. می خواهیم ببینیم شارع چه فرموده است شارع فرموده به قدر قبضه، قبضه مو را هم می گوید قبضه مو را از کجا می گوید. تک تک گونه ها را که نمی گوید. ریش که لازم نیست تک تک گونه ها باشد مجموعه اینها به قدر قبضه است. ممکن است اول بگوید قبضه که می گوید یعنی فقط قبضة الشعر و شعر هم از اینجاست و بقیه نیست ولی اینطور نیست چون شعر مجموع اینهاست. اگر شبهه مفهومی هم باشد آن وقت قبضه از اینجا اثبات نمی شود. از آنجا هم کافی است.

فرع سوم: حد استحباب در نگه داشتن لحيه

فرع سوم در اینجا این است که بنا بر آنچه که عرض کردیم که إعفاء اللحي قبل از قبضه را صدق می کند و مستحب است و حتی قبل از مرتبه إعفاء هم آنجایی که صدق ذو محاسن کند استحباب دارد در آن کسانی و اقوامی و نژادهایی که نوع ریش داشتنشان تفاوت دارد آنها هم موی کمی دارند این سنت برای آنها هم است چون برای گروههایی أعفای لحيه معنا ندارد که مثلاً بعضی از اقوام اینطور هستند که إعفای لحيه برایشان معنا ندارد ممکن است بگوییم إعفای لحيه به تناسب خودش است ولی بعضی ها معنا ندارد چون توفیر الشعر است. برای آنها یا باید بگوییم آیا سنت برای آنها است یا باید بگوییم که إعفای لحيه به تناسب کل فرد و قوم فرق می کند و برای آنها موی کم هم می شود یا اینکه ممکن است بگوییم إعفای لحيه صدق نمی کند ولی در عین حال چون مرتبه قبل از إعفاء لحيه که می گفتیم صدق لحيه داشتن بنا بر تعدد مطلوب مستحب است برای آنها هم نگه داشتن ریش همان اندازه که راه دارد مستحب است و سنت است چون گاهی بگویند که برای ما که چنین چیزی نیست زدنش خلاف سنت نیست اگر کسی بگوید حرام است حلقش حرام است. ولی اگر کسی آن را نگوید باید بگوید برای من سنت نیست نه برای آن هم سنت است و حداقلش هم سنت است برای اینکه ما قائل به تعدد به مطلوب شدیم.

فرع چهارم: مصداق در « حلق لحيه »

یک فرع دیگری هم اینجا مطرح است که بعضی گفته اند اگر کسی قائل به حرمت حلق لحيه شود به نحو فتوا یا احتیاط گفته اند اگر کسی از قبل از تکلیفش ریش را بتراشد یا اینکه بعد از تکلیف یک بار گناه کند ولی بعد هر روز این ریش را تیغ بزند طوری که به هیچ وجهی نمی توانیم بگوییم لحيه را حلق کرد صدق لحيه نمی کند و لذا تا آخر هم اگر مقید باشد که هر روز بزند گناهی مرتکب نمی شود اگر هم یک بار شده این اصرار بر صغیره نیست برای اینکه موضع صدق نکرده که لحيه یا حلق باشد. این احتمال بعیدی است. وقتی که روایت می گوید حلق نکن عرف از آن می فهمد که می خواهد ریش نداشته باشد نه اینکه یک چیزی سوری می خواهد درست کند که

صدق بر حلق کند حلق نکن یعنی کاری نکن که بدون ریش بمانی. این مقصود است عرف هم این را می‌فهمد آن جمود بر لفظ در اینجا خیلی عرفی نیست. عرف از این می‌فهمد که می‌خواهد ریش داشته باشی و این هر روز کاری می‌کند که ریش نداشته باشد این تکرر معصیت است. اگر کسی خیلی بر لفظ داشته باشد ممکن است بگوید که این جمود وجهی ندارد و چیز وجهی نیست.

فرع پنجم: مدلهای گوناگون در لحيه

فرع دیگر هم این است که آن بحثی هم که ریش پروسوری و اینها گفته شده این هم یک قولی است که من نمی‌دانم به آقای خوئی که نسبت داده شده واقعا ایشان این فتوی را داده اند. بعضی اینطور گفته اند که لحيه نمی‌گویند یا شواهدی برایش ذکر می‌کنند یا شواهدی هم نداشته باشد ممکن است کسی بگوید شبهه مفهومی است و ما باید قدر متیقن را بگیریم یکی از این دو راه را باید بگیریم صدق نمی‌کند یا اگر شک داریم شبهه مفهومی است و از موضوع خارج می‌شود. آن یاخذ من عارضیه بود آن أخذ از او بود نه اینکه حلق باشد. در سنت همینطور است سن که می‌گوییم قبضه و اینها که گفته می‌شود مربوط به مقدم لحيه است اما از دو طرف قبضه سنت نیست بلکه می‌گوید یاخذ من عارضیه. گر چه در بعضی جاها دارد که تدبیر لحيه، این هم در حدی است که یکی دو بار دارد که امام این کار را می‌کرد. و لذا أخذ از دو طرف گویا خوب است ولی أخذ از مقدم و کمتر از قبضه لا تأخذ. این در بحث سنت می‌شود.

یعنی نمی‌دانیم که لحيه بر این موها هم صادق است یا صادق نیست چون نمی‌توانیم تعیین کنیم شبهه مفهومی می‌شود و خطاب مجمل می‌شود و قدر متیقن مجمل همان اینجا نیست. این وجهی است که کسی چنین چیزی بگوید. ولی ظاهرش این است که لحيه که گفته می‌شود همه طرفین است و اینجا همه اش لحيه است و این وجهی ندارد و لذا اگر کسی قائل به حرمت باشد این چیز شرعی درست کردنش است که این طرف را بزند و آن طرف را نزند. به نظر می‌آید می‌آید شبهه مفهومی اینجا نباشد و لذا در همین روایات و اینها لحيه می‌گوید بعد می‌گوید عارضه طرف لحيه یا مقدم اللحيه و لحيه بر آن صادق است و خیلی مصداق می‌شود پیدا کنیم که لحيه را بر اینها هم صادق می‌دانستند. این در باب لحيه است.

مفهوم « عارضه »

اما عارض هم که در روایات آمده قبلا هم گفتیم که به هر اطلاق شده گاهی می‌گویند عارضه یعنی موی خود ریش، ولی از یکی از اینجا معلوم می‌شود که خود امام می‌آمد یاخذ من عارضیه و یبطل لحيه. آن ظاهرش مقابل یبطل این است که عارض اینجا را می‌گوید که حضرت موی اینجا را می‌زد و زیر راهم می‌زد و به لحيه اش بطن می‌داد.

فرع ششم: حدود لحيه در صورت

فرع بعدی این است که ما که می‌گوییم سنت است یا اگر کسی بگوید حلق حرام است اینجا و مقدم همه لحيه است اما روی آن که روی عارض است و زیر که زیر گلو است زیر گلو که حتما صدق لحيه نمی‌کند. در همان روایت معتبره آمده بود که يبطل لحيته. روی گونه‌ها هم بالای آنجایی که متداول است آن هم صدق ریش نمی‌کند یا شبهه مفهومیه دارد علاوه بر اینکه یک احتمال دارد که در آن روایت که حضرت فرمود يأخذ من عارضيه و يبطل من لحيته. عارضه در آنجا طرف لحيه را می‌گوید از گونه‌هایش می‌گیرد و زیر گلو را می‌زند. برای تجمیل است. یا شبهه مفهومیه که این را نمی‌گیرد و کنار می‌رود یا اگر هم نباشد خود این روایت می‌گوید که مانعی ندارد که با این تجمیل هم می‌کنند. بنابراین ثابت نشده که سنت باشد و گونه‌ها هم کوتاه نشود این از نظر سنت می‌گوید و چیز ثابت شده‌ای نیست.

يأخذ من عارضيه و أما من مقدمها فلا. گفتیم که وقتی به این معنا باشد قطعا یک حکم استحبابی و کراهی است و غیر از این نیست. چون ارتکاز قطعی دارد که أخذ از مقدم مانعی ندارد چه قبل از قبضه چه بیش از قبضه حرام نیست و مکروه است. اگر آن باشد قضیه فرق می‌کند خلاصه حلق طرفین را اگر ما آن روایت را أخذ به معنای حلق بگیریم و عارض را ریش بگیریم آن دلیل می‌شود بر ریش پرفسوری. ولی هر دو جهت اشکال دارد و شبهه مفهومیه اش هم اشکال دارد و لذا ریش پرفسوری اگر کسی قائل به حرمت حلق لحيه شد اشکال دارد. این یک بحث است یک بحث هم سنت است که آیا زیر ریش و بالا در گونه‌ها مانعی دارد آن هم جزء سنت نیست و می‌تواند برای تجمیل و امثال اینها کوتاه کند. صدق لحيه نمی‌کند اگر مشکلی داشت شبهه مفهومیه است غیر از اینکه آن روایت هم بنا بر احتمال قوی مانعی ندارد. البته آن حلق را نمی‌گوید ولی می‌گوید کوتاه کردن اینجا جزء سنت نیست.

فرع هفتم: استحباب در کوتاه کردن شوارب

فروع دیگری هم ذیل این آمده که بحث اینکه کوتاه کردن شوارب مستحب است تا آنجایی که مو می‌روید نگذارد بلند شود این مستحب است. و بیشترش کراهت دارد. منتهی این خیلی واضح نیست که یعنی کراهت دارد که بلند باشد ولو روی اینها نیاید این ثابت نیست. آنچه که کراهت دارد این است که روی لبها را بپوشاند. بیش از این ثابت شده نیست. یکی هم حلق رأس است که از مستحبات به شمار آمده و خیلی بحث شده و بحث دقیق و ظریفی دارد ولی الان حوصله اش نیست که بحث کنیم.

وصل الله على محمد وآله الطاهرين